

پری خانم هم دوید و گوشی اش را آورد و ده بیست تا عکسی که با تور عروسی از خودش گرفته بود به خاله عنکبوت نشان داد. خاله عنکبوت عکس ها را نگاه کرد و گفت: «خیالت راحت! توری بیافم که همه ی فامیل داماد انگشت به دهان بمانند! فقط یک شرط دارد.» پری خانم پرسید: «چه شرطی؟ هر چه بگویی قبول می کنم.» خاله عنکبوت که بافتن را شروع کرده بود و داشت دانه های تور را سر می انداخت گفت: «شرطش این است که راستش را به خانواده ی داماد بگویی. بعد عروسی هم بیایی توی کلاس های آموزش توربافی من شرکت کنی.» پری خانم لبخند زنان جواب داد: «قبول، قبول! خیلی هم عالی می شود. حتما خانواده ی داماد خوش حال می شوند بفهمند عروسی شان هنرمند است و این جور کارها بلد است.»

پری خانم که حالا خوش حال بود، شروع کرد به حرف زدن درباره ی عروسی اش و خاله عنکبوت تند و تند بافت و بافت. آن قدر بافت که شب شد. آن قدر بافت که تور قشنگ عروسی آماده شد. روز بعد، توی خانه ی پری خانم عروسی بود. شادی بود و نقل و شیرینی بود. همه شاد بودند و به تور قشنگ عروس خانم نگاه می کردند و می گفتند: «به به! چه تور قشنگی! چه خاله عنکبوت باسلیقه ای! از هر دستش هزار تا هنر می بارد!»

